

مهاجرین آلمانی در بروکسل به نام «ویچ» - بروسلر تسایتونگ به ارگان واتحادیه‌ی کمونیستی، بود.^{۲۵۰} این نشریه از ژانویه ۱۸۴۷ آغاز به انتشار کرد و هفته‌یی دوبار منتشر می‌شد. بنیان‌گذار و سردبیر آن، بورنستد، متهم به همکاری با پلیس آلمان و جزو لژیونیت‌های دست راستی فرانسه بود، اما روزنامه‌ی او انواع نظرات سیاسی را در صفحاتش منعکس می‌کرد. طرفداران مارکس، چون جورج ویرث، فردیناند ولف و ویلهلم ولف، به تدریج آغاز به فرستادن مقاله برای نشریه کردند. مارکس و انگلس که ابتدا گه‌گاه برای نشریه مطلب می‌فرستادند، از ماه اوت آن سال تصمیم گرفتند فعالیت خود را در آن نشریه گسترش دهند.

<http://www.golshan.com>

مارکس در ۸ اوت به هروگ نوشت: این نشریه «با وجود نقاط ضعف فراوانش، شایستگی‌هایی هم دارد» و سردبیر آن برای هرگونه کمکی به ما اعلام آمادگی کرده است.^{۲۵۱} بورنستد در فکر گسترش اعتبار روزنامه و منافع مالتی خود بود، مارکس و انگلس نیز در صدد گسترش دیدگاه‌های اتحادیه و خودشان. همکاری منظم مارکس و انگلس با روزنامه از سپتامبر ۱۸۴۷ آغاز شد. در نتیجه از آن زمان به بعد تا انتشار آخرین شماره‌ی این روزنامه در ۲۷ فوریه ۱۸۴۸، نشریه عملاً به ارگان غیررسمی اتحادیه تبدیل شد و بسیاری از اصول تاکتیکی و برنامه‌ی واتحادیه، به‌ویژه در زمینه‌ی مبارزه با استبداد نیمه‌فئودالی آلمان در صفحات آن روزنامه منعکس شد.

از میان مقالات پرشمار مارکس و انگلس که در این نشریه چاپ شد، دو مقاله از برجستگی خاصی برخوردار بودند، چرا که اصول سیاسی - ایدئولوژیک مارکس را در آن زمان در زمینه‌ی مبارزه با دولت پروس نشان می‌داد. مقاله‌ی اول، جوابی بود به مقاله‌ی بدون امضایی در روزنامه‌ی راینیش بنویاختر که نویسنده‌اش هرمان وانگر - همکار بعدی یسارک - از این نظر دفاع کرده بود که دولت پروس طرفدار اقدامات «سوسیالیستی» و حتی «کمونیستی» است. یکی از دلایل این ادعا، کاهش مالیات بر مواد غذایی و افزایش مالیات بر درآمدها بود. نویسنده بر پایه‌ی این ادعا از کمونیست‌ها می‌خواست که در برابر بورژوازی ایستاده و با دولت پروس اتحاد برقرار کنند. مارکس در پاسخ می‌نویسد:

اگر بعضی از سوسیالیست‌های آلمانی پیوسته بر ضد بورژوازی لیبرال داد و بیداد راه می‌اندازند و این کار را به‌نحوی انجام داده‌اند که به سود هیچ‌کس جز دولت آلمان تمام نشده‌است، و اگر اکنون روزنامه‌های دولتی، از جمله راینیش بنویاختر، بر پایه‌ی نوشته‌های بی‌پایه‌ی آن اشخاص ادعا می‌کنند که نه بورژوازی بلکه دولت آلمان منافع پروتاریا را نمایندگی می‌کند، در آن صورت کمونیست‌ها هیچ‌گونه وجه

مشترکی با هیچ‌یکه از این دو [روزنامه‌های دولتی و آن «موسسات‌ها»] ندارند.
(مجموعه‌ی آثار - جلد ششم - صفحه‌ی ۲۲۰)

در ادامه‌ی مقاله، مارکس همین مطلب را با دقت بیشتری شکافته و می‌نویسد:

مردم و یا - اگر بخواهیم به‌جای این اصطلاح مبهم و گل و گشاد، اصطلاح دقیق‌تری به کار ببریم - پرولتاریا، شیوه‌ی استدلال کاملاً متفاوتی با آنچه آقایان مأمور وزارت الهیات تصور می‌کنند، دارند. مثله‌ی پرولتاریا این نیست که آیا بهزیستی مردم برای بورژوازی اهمیت درجه‌ی دوم را دارد یا درجه‌ی اول، یا این که بورژوازی می‌خواهد از پرولتاریا به‌عنوان گوشت دم‌توپ استفاده کند یا خیر. مسئله‌ی پرولتاریا این نیست که بورژوازی چه می‌خواهد بکند، بلکه مسئله‌اش این است که چه باید بکند. مسئله‌ی پرولتاریا این است که آیا این نظام سیاسی، [یعنی] حاکمیت بوروکراسی، وسایل لازم را برای رسیدن به اهدافش به او خواهد داد یا حاکمیت بورژوازی. و در راه این هدف کافی است موقعیت سیاسی پرولتاریا را در انگلستان، فرانسه و آمریکا با شرایط کارگران آلمان مقایسه کند تا مشاهده کند که حاکمیت بورژوازی نه تنها صلاح کاملاً نوبنی برای مبارزه با بورژوازی در اختیار پرولتاریا قرار می‌دهد، بلکه موقعیت و مقام کاملاً متفاوتی برای او تأمین می‌کند: موقعیت داشتن حزبی رسمیت یافته.

در این صورت آیا جناب مشاور وزارت الهیات بر این باور است که پرولتاریایی که با شمار هرچه بیشتری به حزب کمونیست می‌پیوندد، قادر به استفاده از آزادی مطبوعات و آزادی بیان و اجتماعات نخواهد بود؟ بگذارید این جناب، روزنامه‌های کارگران انگلستان و فرانسه را بخواند و در یک جلسه‌ی چارته‌ها شرکت کند [تا به خطای خود پی برد]. (همان‌جا - صفحات ۳-۲۲۲)

مارکس، سپس طی یک بحث اقتصادی مفصل ثابت می‌کند که مالیات بر درآمد، بیش از آن که به نفع طبقه‌ی کارگر باشد، به نفع دولت است. در برابر دعوت نویسنده از کارگران به تبعیت از احکام مسیحیت مارکس می‌نویسد:

اصول اجتماعی مسیحیت برده‌داری دوران کهن را توجیه کرد؛ سرواژ قرون وسطا را تجلیل کرد و قادر است در صورت لزوم از سرکوب کارگران، گرچه با قیافه‌ی حزن‌انگیز، نیز دفاع کند.

اصول اجتماعی مسیحیت، همه‌ی اعمال پلید ستم‌گران بر ضد ستم‌دیدگان را یا مکافات‌ی عادلانه به خاطر گناه اولیه و دیگر گناهان و یا آزمونی می‌داند که خداوند با یخرد بی‌پایانش برای معصیت‌گر طالب بخشش مقدر کرده است.

اصول اجتماعی مسیحیت بُردلی، تحقیر خویش، اطاعت، تواضع و خلاصه تمام کیفیات افراد دون‌مایه را موعظه می‌کند، [درحالی‌که] پرولتاریا که اجازه نمی‌دهد با او چون عنصری دون‌مایه رفتار شود به شجاعت، اعتماد به نفس، غرور و احساس استقلال خویش بیش از نان روزانه نیاز دارد.

اصول مسیحیت، موزیانه و ریاکارانه است؛ اما [اصول] پرولتاریا انقلابی است.

(همان‌جا صفحه‌ی ۲۳۱).

<http://www.golshan.com>

مقاله‌ی دوم مارکس جوایی است به مقاله‌ی کارل هایزن در روزنامه‌ی دویچ بروسلر. عنوان مقاله‌ی مارکس نقد موعظه‌وار و اخلاق شادانه است. هایزن روزنامه‌نگار رادیکالی بود که در سال ۱۸۴۲ مقالاتی در انتقاد از حکومت پروس برای راینیش تسایونگ می‌نوشت و مدتی در ۱۸۴۵ در بروکسل از اطرافیان مارکس بود. اما پس از انتقال به سوئیس آغاز به انتشار مقالاتی کرد که در آن‌ها ضمن انتقاد از سلطنت، کمونیست‌ها را نیز سخت مورد حمله قرار می‌داد. از جمله در مقاله‌ی ۲۸ سپتامبر ۱۸۴۷ خود در روزنامه‌ی دویچ بروسلر، کمونیست‌ها را متهم می‌کرد که می‌خواهند در جنبش ترقی‌خواه آلمان شکاف ایجاد کنند. انگلس در مقالاتی در همین روزنامه به اتهامات هایزن پاسخ گفت. هایزن در جواب انگلس مقاله‌ی نوشت که مارکس آن را «مانیفست هایزن بر ضد کمونیست‌ها» خواند. سپس در مقاله‌ی مفصلی که در چند شماره‌ی دویچ بروسلر در ستون پلیک روزنامه به چاپ رسید، ضمن پاسخ به اتهامات هایزن نکات پراهمیتی را درباره‌ی فلسفه‌ی تاریخ، مرحله‌ی انقلاب و نقش بورژوازی و پرولتاریا در انقلاب آلمان مطرح می‌کند. چاپ مقاله از ۲۸ اکتبر تا ۲۵ نوامبر ادامه یافت. مارکس در مقابل استدلال هایزن که مدعی بود قدرت سیاسی، مالکیت - قدرت اقتصادی - را کنترل می‌کند و موجب مناسبات غیرعادلانه می‌شود، می‌نویسد:

بورژوازی از طریق سیاسی یعنی با قدرت دولت و مناسبات غیرعادلانه‌ی مالکیت را حفظ می‌کند، نه آن که این روابط را به وجود آورد. بی‌عدالتی در مناسبات مالکیت که نتیجه‌ی تقسیم کار، مبادله‌ی نوع مدرن [سرمایه‌داری]، رقابت، تمرکز [سرمایه] و غیره است به هیچ رو ناشی از حاکمیت سیاسی بورژوازی نیست، بلکه برعکس حاکمیت سیاسی بورژوازی ناشی از این روابط تولید مدرن است؛ روابطی که اقتصاددانان بورژوا مدعی‌اند قوانینی ضروری و ابدی هستند. پس تا زمانی که

در مسیر تاریخی و حرکت، جامعه شرایط مادی بی به وجود نیامده باشد که الغای شهودی تولید بورژوازی و بنابراین براندازی قدرت سیاسی آن را ضروری سازد، حتی اگر پروتاریا حاکمیت سیاسی بورژوازی را براندازد، پیروزی او موقتی خواهد بود و عاملی در خدمت انقلاب بورژوازی است، چنان که در سال ۱۷۸۹ اتفاق افتاد. پس دوران ترور در فرانسه با قدرت سهمگین خود، گویی تنها در خدمت رویدن بقایای خرابه‌های قودالی از خاک فرانسه بود. برای بورژوازی بزدل [فرانسه] ده‌ها سال طول می‌کشید تا بتواند این کار را انجام دهد. انقلاب خونین مردم فقط راه را برای این کار هموار ساخت. به همین ترتیب، اگر شرایط اقتصادی برای حاکمیت بورژوازی هنوز آماده نباشد، برانداختن سلطنت مطلقه [توسط آن] نیز صرفاً موقتی خواهد بود. انسان‌ها جهان تازه‌ی خود را نه با گنجینه‌های نهفته در خاک، بلکه با دست آورده‌های تاریخی از جهان در حال افول گذشته می‌سازند. انسان‌ها در مسیر تکامل خود ابتدا باید شرایط مادی برپایی جامعه‌ی نوین را فراهم سازند و هیچ تقوای فکری یا قدرت اراده‌ی نمی‌تواند آن‌ها را از این سرنوشت رها سازد. (همان جا - صفحات ۳۲۰-۳۱۹).

به دنبال این استدلال، مارکس مثال تاریخی مشخصی ذکر می‌کند و نتیجه می‌گیرد: سوسیالیسم و کمونیسم، نه از آلمان بلکه از انگلستان، فرانسه و آمریکای شمالی سرچشمه گرفت. نخستین تجلی یک حزب کمونیست به راستی فعال، در یمن انقلاب بورژوازی و در لحظه‌ی است که سلطنت مشروطه الغا می‌گردد. (صفحه‌ی ۳۲۱).

او پس از گشودن وجوه مختلف و تاریخی نظام سلطنتی و نظام بورژوازی از جهت نظام مالیاتی، اعتبارات بانکی و مسیر پیشرفت تاریخی جامعه و نشان دادن آمریکا به عنوان پیشرفته‌ترین جامعه‌ی بورژوازی و در نتیجه موطن بی‌عدالتی اجتماعی به صورتی چشم‌گیرتر از هر جای دیگر دنیا و وجود سفته‌بازی و غیره، به مسئله‌ی مرحله‌ی انقلاب برگشته می‌نویسد: کارگران خوب می‌دانند که فقط به دلیل سیاسی نیست که بورژوازی مجبور خواهد بود امتیازات وسیع‌تری از دوران سلطنت مطلقه به آن‌ها بدهد، بلکه برای خدمت به منافع تجاری و صنعتی خود، خواسته یا ناخواسته، شرایط اتحاد طبقه‌ی کارگر را نیز فراهم می‌سازد - و اتحاد طبقه‌ی کارگر نخستین شرط پیروزی اوست. کارگران می‌دانند که الغای روابط مالکیت بورژوازی با وجود روابط مالکیت

فئودالی ممکن نخواهد شد. آن‌ها می‌دانند که جنبش انقلابی بورژوازی بر ضد افسار فئودالی و سلطنت مطلقه فقط باعث شتاب‌گیری جنبش انقلابی خودشان خواهد شد. آن‌ها می‌دانند که مبارزه‌ی خودشان با بورژوازی تنها روزی آغاز خواهد شد که بورژوازی پیروز شده باشد. با این همه، کارگران تخیلات بورژوازی آقای هاینزن را نیز ندارند. آن‌ها می‌توانند و باید انقلاب بورژوازی را به‌عنوان پیش شرط انقلاب کارگری بپذیرند. اما حتی برای یک لحظه هم نمی‌توانند آن [انقلاب بورژوازی] را هدف نهایی خود بدانند.

<http://www.golshan.com>

مارکس شیوه‌ی عملکرد چارتیست‌ها را به‌عنوان راه درست برخورد به این مسئله مثال می‌آورد و می‌نویسد:

شیوه‌ی عملکرد چارتیست‌ها در انگلستان در مورد جنبش «ضدقانون غله»، نمونه‌ای عالی از نحوه‌ی برخورد درست کارگران است. آنان حتی یک لحظه دروغ‌های بورژوازی را دیکتاتور را باور نکردند؛ حتی یک لحظه مبارزه با آنان را نکرده‌اند، اما کاملاً آگاهانه به دشمن خود کمک کردند تا بر حزب محافظه کار پیروز شود و روز بعد از انقاي قانون غله آن دو [کارگران و بورژوازی] در مبارزات انتخاباتی رو در روی هم ایستاده بودند؛ آن هم نه در هیئت حزب محافظه کار و طرفدار تجارت آزاد، بلکه به‌عنوان طرفدار تجارت آزاد و چارتیست. (صفحات ۳۳۳-۳۳۴).

موضع‌گیری مارکس در این مقالات دقیقاً در راستای خط‌مشی سیاسی او در مبارزه‌اش با سوسیالیست‌های «حقیقی» و جنبه‌ی ارتجاعی سیاست‌های آن‌ها بود.

کنگره‌ی بین‌المللی اقتصاددانان:

مارکس و انگلس فعالیت‌های سیاسی خود را به شرکت در محافل چپ و کارگری محدود نمی‌کردند بلکه از هر موقعیتی برای تبلیغ و ترویج دیدگاه خود و دفاع از منافع طبقه‌ی کارگر استفاده می‌کردند. به‌طور مثال هنگامی که کنگره‌ی بین‌المللی اقتصاددانان، جلسات خود را در روزهای ۱۶ تا ۱۸ سپتامبر ۱۸۴۷ در بروکسل برگزار کرده، اعضای «اتحادیه‌ی کمونیستی» و در رأس آن‌ها مارکس و انگلس فعالانه در آن شرکت کردند. برگزارکنندگان و سخنرانان کنگره، اقتصاددانان بورژوا و طرفداران تجارت آزاد در اروپا بودند.

روز ۱۸ سپتامبر که موضوع بحث اثرات تجارت آزاد بر وضع کارگران بود، جورج ویرث و مارکس برای سخنرانی نام‌نویسی کردند. ویرث، پیش از مارکس آغاز به سخن کرد. متن سخنرانی او تفاوت اساسی با دیگر سخنرانان داشت و ضمن آن به عدم حضور نماینده‌یی از سوی کارگران در این جلسه اعتراض کرد و تحریفات اقتصاددانان بورژوا را در مورد بهبود اوضاع کارگران در اثر آزادی تجارت بر ملا ساخت.

سخنان ویرث که مورد تأیید کارگران حاضر در سالن قرار گرفته بود، اقتصاددانان برگزارکننده را سخت برآشفته. آنان یکی پس از دیگری پشت تریبون رفتند تا گفته‌های ویرث را تکذیب کنند. هنگامی که نوبت به سخنرانی مارکس رسید، گردانندگان کنگره بحث را مختومه اعلام کردند و به مارکس فرصت صحبت ندادند.

مارکس متن سخنرانی خود را با تغییراتی برای شماری از نشریات بلژیک فرستاد، اما اکثر آنها از چاپ آن خودداری کردند. نشریه‌ی ائلیه دموکراتیک در شماره‌ی ۲۹ سپتامبر خود خلاصه‌ی این سخنرانی را منتشر ساخت. در این متن مارکس تحلیلی تاریخی از تکامل نظام سرمایه ارائه می‌کند و نشان می‌دهد که چه گونه در مراحل اولیه‌ی تکامل سرمایه‌داری، سیاست‌های حمایتی عاملی مؤثر در پیشرفت صنایع داخلی و تبدیل کارگاه‌های دستی به کارگاه‌های صنعتی و بعد به صنایع کارخانه‌یی شد و این مسئله چه نقش ترقی‌خواهانه‌یی در برابر نظام فئودالی پیشین داشت. به‌طور مثال در سال‌های دهه‌ی ۱۸۴۰، سیاست‌های حمایتی در آلمان نقش مؤثری در تحکیم موقعیت بورژوازی آلمان در مبارزه با بقایای فئودالی داشت و از این‌رو سیاستی ترقی‌خواهانه بود. اما در مجموع به نظر او در مرحله‌ی پیشرفته‌ی سرمایه‌داری، سیاست‌های حمایتی و ضدتجارت آزاد از حرکت آزاد سرمایه و رشد نیروهای مولد در سطح جهانی جلوگیری می‌کند.

مارکس برخلاف سخنرانان کنگره و دید کلی اقتصاددانان بورژوا، نشان می‌دهد که تجارت آزاد نه تنها موجب بهبود وضع کارگران و کاهش بیماری‌های اجتماعی نمی‌شود، بلکه عامل تشدید این بیماری‌ها، بدتر شدن اوضاع کارگران و در نتیجه موجب تشدید تضادهای نظام سرمایه می‌شود. از این‌رو به نظر او تجارت آزاد با تعمیق تضاد میان کار و سرمایه در سطح جهانی، پیش شرط‌های لازم را برای برانداختن نظام سرمایه فراهم می‌سازد. مارکس نظر کلی خود را درباره‌ی تجارت آزاد در پایان سخنرانی‌اش چنین بیان می‌کند:

ما طرفدار تجارت آزادیم، چرا که با وجود تجارت آزاد همه‌ی قوانین اقتصادی، با تضادهای بهت‌انگیزشان، در مقیاسی هرچه وسیع‌تر، در سرزمین‌هایی هرچه گسترده‌تر یا در واقع بر تمام گستره‌ی کره‌ی زمین اثر خواهد گذاشت؛ و

پیوند همه‌ی این تضادها در گروه‌های متحد، گروه‌هایی که رو در روی یکدیگر ایستاده‌اند [سرمایه و کار در سطح جهانی] منجر به مبارزه‌ی خواهد شد که نتیجه‌ی نهایی‌اش رهایی پروتاریا است.^{۲۵۲}

<http://www.golshan.com>

به این ترتیب مارکس با پیش‌بینی جهان‌شدنی سرمایه و گسترش تضاد میان کار و سرمایه در سطح جهانی، رهایی واقعی و نهایی طبقه‌ی کارگر را نه مسئله‌ی محلی و منطقه‌ی (سوسیالیسم در یک کشور) بلکه مسئله‌ی جهانی می‌بیند. مطالعه‌ی مجموع نظرات مارکس و انگلس درباره‌ی تجارت آزاد نشان می‌دهد که شیوه‌ی برخورد آن‌دو در مورد سیاست‌های حمایتی و تجارت آزاد طرفداری بی‌قید و شرط از هیچ‌کدام نیست، بلکه هر دو سیاست را در چارچوب نظام سرمایه‌داری ارزیابی می‌کنند و هدف آن‌ها در هر حالت دفاع از منافع طبقه‌ی کارگر و گذار به سوی سوسیالیسم است. مثلاً انگلس در مقاله‌ی مفصلی که درباره‌ی جریان‌های سه‌روزه‌ی کنگره‌ی اقتصاددانان در بروکسل نوشت - و در اکتبر ۱۸۴۷ در روزنامه‌ی ستاره‌ی شمال در انگلستان به چاپ رسید - آزادی ورود تولیدات خارجی به انگلستان را از یک سو سبب ارزان‌تر شدن بهای این تولیدات می‌بیند، اما از سوی دیگر، سیاست درهای باز را عامل بی‌کاری گسترده در شهرهای منجمدتر، برادفورد و لیدز ارزیابی کرده و بر آن است که این مسئله موجب بدتر شدن شرایط زندگی کارگران در این شهرها گردیده است.^{۲۵۳}

پیام اصلی مارکس به کنفرانس اقتصاددانان نیز این بود که کارگران نجات خود را در هیچ یک از سیاست‌های متخذه از سوی بورژوازی نمی‌بینند. طبقه‌ی کارگر به هیچ رو نباید به «خیرخواهی» و «انسان دوستی» بورژوازی و سیاست‌های او دل بندد، چرا که «اصلاحات اجتماعی، هیچ‌گاه در شرایط ضعف صاحبان قدرت حاصل نخواهد شد، [بلکه] باید در اثر قدرت‌گیری ضعیف‌تر تحقق یابد.»^{۲۵۴}

تلاش برای متحد ساختن نیروهای انقلابی

مارکس و انگلس هم‌زمان با نقد جزم‌ها و تخیل‌گرایی‌های خرده‌بورژوازی دموکرات، کوشش خود را متوجه متحد ساختن نیروهای کارگری و دموکرات علیه دشمن مشترک یعنی رژیم‌های ضد دموکراتیک کشورهای اروپایی کردند. در این راستا فعالیت خود را به برقراری اتحاد میان کمونیست‌ها و نیروهای ترقی‌خواه و دموکرات کشورهای مختلف اروپایی معطوف کردند. به این دلیل، مارکس و انگلس نقش فعالی در بنیان‌گذاری «مجمع بین‌المللی

دموکراتیکه داشتند. فکر برپایی چنین مجمعی در اواخر سپتامبر ۱۸۴۷ در میان نیروهای دموکرات بلژیکی و مهاجر مطرح شد. در مجلس ضیافتی به این مناسبت در ۲۷ سپتامبر تصمیم به تشکیل مجمع گرفته شد. مارکس در این هنگام برای دیدار اقوام خود به هلند رفته بود. انگلس که در این ضیافت شرکت کرده بود به معاونت ریاست این مجمع برگزیده شد. از آن جا که انگلس در صدد رفتن به پاریس بود، طی نامه‌یی از ژوتراوند، رییس جلسه‌ی آن ضیافت، خواست تا مسئولیت او را به مارکس واگذار کند چرا که او دموکراسی آلمان را به بهترین شکل، در کمیته نمایندگی می‌کنند.^{۱۵۵} <http://www.golshan.com>

مارکس در اوایل اکتبر از هلند برگشت و با تمام قوا در سازماندهی مجمع شرکت کرد. مجمع سرانجام در ۷ نوامبر با شرکت ۶۳ نفر به عنوان هیئت مؤسس آغاز به کار کرد. طبق اسامنامه‌ی مجمع قرار شد گردهمایی‌های منظم برگزار شود، با مجامع مشابه در دیگر شهرهای بلژیک و در خارج رابطه برقرار شود و در موارد لازم از سوی مجمع اعلامیه و عریضه صادر گردد.

در ۱۵ نوامبر، کمیته‌ی اجرایی مجمع ژنرال فرانسوا میلیه، از شرکت‌کنندگان در انقلاب ۱۸۳۰ بلژیک را به ریاست افتخاری مجمع، ژوتراوند را به ریاست مجمع و مارکس و ژاکه ایبرت، سوسیالیست فرانسوی، را به عنوان معاونین مجمع برگزید. دیگر اعضای کمیته، لیلول، نماینده‌ی لهستانی‌های مهاجر و دیگری ویرث، نماینده‌ی آلمانی‌های ساکن بروکسل بودند. از آن زمان تا مارس ۱۸۴۸ که مارکس ناچار به ترک بلژیک شد، کوشش فراوانی کرد تا مجمع را به مرکزی برای همبستگی نیروهای دموکراتیک و انقلابی اروپا تبدیل کند. به دلیل این کوشش‌ها بود که مجمع با جنبش چارتیست در انگلستان و دموکرات‌های برادره در لندن و دیگر نیروهای دموکرات در سوئیس، فرانسه و هلند رابطه برقرار کرد. افزون بر آن، مجمع در برابر وقایع انقلابی و اکشن نشان داد و از رادیکال‌های سوئیس مقابل ارتجاع آن کشور حمایت کرد. مجمع دموکراتیک تشکیل یک کنگره‌ی بین‌المللی دموکراتیک را مورد بحث قرار داد. مارکس کوشش می‌کرد مجمع دموکراتیک را به نیروی رهبری‌کننده‌ی جنبش دموکراتیک انقلابی بلژیک تبدیل کند. درون مجمع میان کارگران انقلابی، خرده‌بورژوازی دموکرات و بورژوازی جمهوری‌خواه (از جمله ژوتراوند) تنش وجود داشت. هدف گروه‌های اخیر محدود کردن فعالیت‌های مجمع در چارچوب قانون اساسی بلژیک بود. همچنین این بخش از اعضای انجمن به نظرات کارگران عضو مجمع و انتقادات مارکس به تجارت آزاد بدبین بودند. اختلاف میان مارکس و ژوتراوند موجب شد که در گردهمایی ۲۲ فوریه‌ی ۱۸۴۸، مارکس استعفا‌ی خود را از معاونت مجمع اعلام کند، اما ژوتراوند از او خواست به فعالیت خود

ادامه دهد و مارکس هم این درخواست را پذیرفت.

برقراری تماس با حزب به اصطلاح سوسیال دموکرات فرانسه که به نام نشریه‌ی ارگان آن یعنی لا رفرم (La Reform) معروف بود، اهمیت فراوانی برای مارکس و انگلس داشت. این حزب نیروهای دموکرات و سوسیالیست را گرد هم می‌آورد و در جنبش اصلاحات نقش فعالی داشت. خواست‌های آن‌ها عبارت از برپایی یک جمهوری دموکراتیک، حق رأی عمومی و انجام بعضی اقدامات به نفع طبقه‌ی کارگر بود.

لرد و روئن و لوئی بلان، رهبران این حزب، به رغم شعارهای انقلابی خود قادر به پیش‌برد امر انقلاب و جنبش نبودند. بسیاری از اعضای فعال این حزب به جنبش مستقل طبقه‌ی کارگر به‌دیده‌ی تردید می‌نگریستند و نسبت به دموکرات‌های دیگر کشورها برخورد ناسیونالیستی داشتند.

<http://www.golshan.com>

نظریه‌های خرده‌بورژوازی لوئی بلان که در جزوه‌ی او با عنوان «سازمان‌دهی کار» (۱۸۴۰) انتشار یافت، مورد قبول مارکس و انگلس نبود. این جزوه حاوی انتقادی تیزبینانه، گرچه سطحی از نظام سرمایه‌داری (هرج و مرج در تولید، رقابت و غیره) بود. لوئی بلان درمان این نابسامانی‌ها را در اتحادیه‌های تولیدی کارگری در رشته‌های مختلف و با کمک مالی دولت می‌دید. او اعلام می‌داشت «دولت بانکدار فقرا است» و به این ترتیب، خصلت طبقاتی دولت بورژوازی را پرده‌پوشی می‌کرد و این تصور زیان‌بار را می‌گستراند که با همکاری طبقات و به کمک دولت بورژوازی می‌توان سوسیالیسم را پیاده کرد.

مارکس و انگلس با وجود درک نارسایی‌های این نظریه تصمیم داشتند به‌خاطر همبستگی بین‌المللی میان نیروهای دموکرات و به‌دلیل این که این حزب، سخنگو و مدافع منافع بخشی از توده‌های مردم فرانسه است با آن همکاری کنند. انگلس نقش اصلی را در این همکاری ایفا می‌کرد. خود مارکس نیز با لوئی بلان و دیگر سران حزب ارتباط مکاتبه‌ی داشت.

اما میان مارکس و انگلس و حزب لا رفرم به‌دلیل اختلاف دیدگاه هیچ‌گاه تفاهم کاملی به وجود نیامد. به‌طور مثال، لوئی بلان با چاپ سخنرانی مارکس درباره‌ی تجارت آزاد و یا مقاله‌ی که کتاب فقر فلسفه را بررسی می‌کرد مخالفت کرد.

در ماه‌های دسامبر ۱۸۴۷ و ژانویه‌ی ۱۸۴۸، انگلس هم برای نشریه‌ی ستاره‌ی شمال در انگلستان و هم برای روزنامه‌ی نویچ پروسپر مقالاتی در انتقاد از دیدگاه‌های حزب لا رفرم مبنی بر نقش تمدن‌بخش و ویژه‌ی فرانسه در تاریخ جهان و نقش رهبری‌کننده‌ی این حزب در جنبش دموکراتیک بین‌المللی به نگارش درآورد.

فعالیت‌های مارکس و انگلس در «مجمع دموکراتیک»، و روابط آن‌ها با حزب لا رفرم نشان

می‌دهد که آن دو در هر دو مورد پای‌بند اصول ماندند و از نظر ایدئولوژیک سازشی نکردند و تخیلات و خطاهای آن‌ها را مورد انتقاد قرار دادند.^{۲۵۶}

انگلس در مقاله‌یی با عنوان «سخنرانی لوتی بلان در ضیافت دیژون»، که در روزنامه‌ی «ویچ بیروسلر» به تاریخ ۳۰ دسامبر ۱۸۴۷ چاپ شد، نوشت: «اتحاد دموکرات‌های کشورهای مختلف مانع انتقاد متقابل است. این اتحاد، بدون آزادی انتقاد، ممکن نیست. تفاهم و در نتیجه اتحاد، بدون انتقاد، دست‌یافتنی نیست.»^{۲۵۷}

مارکس و انگلس اصول شیوه‌ی همکاری متحد کارگران با نیروهای دموکرات در یک اردوگاه را فرمول‌بندی کردند. تردیدی نیست که نقش انقلابی اصلی در این اردوگاه را کارگران بازی می‌کردند. به همین دلیل پلیس بلژیک پیوسته مارکس را زیر نظر داشت و مشغول جمع‌آوری مدرک برای اخراج او از آن کشور بود.

کنگره‌ی دوم «اتحادیه‌ی کمونیستی» <http://www.golshan.com>

موقبت‌های کنگره‌ی اول می‌بایست با تدوین اساسنامه و برنامه‌ی اتحادیه تحکیم می‌شد و این کار به فراخوان کنگره‌ی دیگری نیاز داشت. دلیل دیگر اصرار مرکزیت اتحادیه در لندن به تشکیل پیش از موعد کنگره‌ی دوم، وقوع تحولات درونی اتحادیه بود. عناصر فرقه‌گرا در بعضی از شاخه‌های اتحادیه، به‌ویژه در آلمان و سوئیس، مبارزه‌ی خود را با خط‌مشی رهبری تشدید کرده بودند.

در اطلاعیه‌ی مرکزیت لندن خطاب به کمیته‌ی بروکسل، به تاریخ ۱۸ اکتبر ۱۸۴۷، گفته می‌شد که راه اصلاح این وضع برگزاری کنگره‌ی دوم خواهد بود. رهبران اصلی اتحادیه یعنی شاپر، مؤل و هاینریش باوئر، امضاکنندگان این اطلاعیه، اصرار داشتند که مارکس در این کنگره شرکت کند.^{۲۵۸}

این کنگره برای مارکس و انگلس نیز اهمیت فراوانی داشت، چرا که موقعیتی به وجود می‌آورد تا موانع موجود بر سر راه تحکیم سازمان‌دهی پروتاریا در سطح بین‌المللی و پلاتفرم فعالیت آن بر پایه‌ی یک نظریه‌ی عملی از میان برداشته شود.

آن دو، یکی از بروکسل و دیگری از پاریس، به‌عنوان نماینده انتخاب شدند. در فاصله‌ی میان دو کنگره، «پیش‌نویس سرانجامه‌ی کمونیستی» به‌قلم انگلس، که مجموعه‌ی از سوآل و جواب بود، در همه‌ی سلول‌های موجود در کشورهای مختلف مورد مطالعه و بحث قرار گرفت. نوشته‌ی انگلس، با نسخه‌ی اصلاح شده‌ی «به‌قلم من» به چالش

گرفته شد. اما این متن نیز رضایت‌بخش نبود. به درخواست محفل پاریس انگلس نسخه‌ی خود را ویراستاری و اصلاح کرد و آن را اصول کمونیسیم خواند. در سند جدید شکل قبلی حفظ می‌شد اما اصول برنامه‌ی و تاکتیکی به‌طور کامل‌تری توضیح داده می‌شد. او پیش‌شرط‌های تاریخی انقلاب بورژوازی را بر پایه‌ی استوارتری گذاشت و خطوط کلی اقدامات بعد از انقلاب پس از قدرت‌گیری طبقه‌ی کارگر در دوران گذار به کمونیسیم را روشن کرد.

اما خود انگلس متوجه بود که این سند چیزی بیش از خطوط کلی یک برنامه نیست، و به‌زودی دریافت که محتوای یک برنامه با پشتوانه‌ی تاریخی و همه‌جانبه نمی‌تواند به‌شکل موآل و جواب باشد. چند روز پیش از ترک پاریس به سوی لندن، او به مارکس نوشت: «کمی به مرامنامه فکر کن. فکر می‌کنم باید شکل پرشم و پاسخ را کنار بگذاریم و آن را مانیفست کمونیستی بنامیم. چون باید کمی از تاریخ را در آن نقل کنیم، شکلی که تاکنون اتخاذ شده کاملاً نامناسب است.»^{۲۵۹}

<http://www.golshan.com>

مارکس با این عقیده‌ی انگلس کاملاً موافق بود و اصول کمونیسیم را شکل ابتدایی برنامه‌ی اتحادیه‌ی کمونیستی می‌دانست و احساس می‌کرد که شکل نهایی این برنامه باید به‌صورت یک مانیفست حزبی رزمنده باشد. مارکس و انگلس روز ۲۷ نوامبر ۱۸۴۷، هنگام سفر به لندن، در آست‌راند، شهر ساحلی بلژیک، به هم ملحق شدند؛ شب را در هتل کراون گذراندند و مفصلاً درباره‌ی مباحث کنگره‌ی آینده با هم بحث و تبادل نظر کردند.^{۲۶۰}

کنگره جلسات خود را از روز ۲۹ نوامبر تا ۸ دسامبر برگزار کرد. نمایندگان از آلمان، فرانسه، انگلستان، سوئیس و بلژیک در آن شرکت داشتند. از جمله فعالین شرکت‌کننده در کنگره، هارنی و جونز از جنبش چارتیت، هر دو عضو اتحادیه‌ی کمونیستی، و نیز رهبران مهاجر لهستانی بودند. شاپر به‌عنوان رییس جلسات و انگلس به‌عنوان دبیر کنگره انتخاب شدند. بحث‌های مفصل و پر جوش و خروشی در جلسات مختلف کنگره صورت گرفت و مارکس و انگلس به‌تفصیل از دیدگاه خود دفاع کردند.

طی این بحث‌ها بود که اعضای کنگره به قدرت منطق، معلومات دایرة‌المعارفی و توان سخنوری مارکس پی بردند. اراده‌ی خلل‌ناپذیر، قدرت فکری، شخصیت و انرژی پایان‌ناپذیر مارکس نیز اعضای کنگره از جمله کارگران حاضر در جلسات را سخت تحت تأثیر قرار داد.^{۲۶۱} فردریش لیسر کارگر خیاط، از فعالین کهنه کار جنبش کارگری، سخنرانی‌های مارکس را در گردهمایی‌های کارگران چنین شرح می‌دهد: «گفتار او کوتاه و قانع‌کننده، و منطق آن گیرا بود. هیچ‌گاه زیادی حرف نمی‌زد، در هر جمله‌اش یشی وجود داشت و هریشش پیوندی ضروری با زنجیره‌ی استدلال‌های او داشت.»^{۲۶۲}

مارکس از نتایج کنگره راضی بود. در بحث‌هایی که در مورد برنامه‌ی «اتحادیه‌ی کمونیستی» صورت گرفت، اصول دیدگاه نوین پرولتاریایی بر دیگر نظرات پیروز شد. به این دلیل بود که کنگره از مارکس و انگلس خواست که این برنامه را به صورت یک صانیت تدوین کنند. به درخواست مارکس و انگلس کنگره تصمیم گرفت «اتحادیه» در روابط بیرونی‌اش، خود را آشکارا به عنوان یک تشکیلات کمونیستی معرفی کند. اساسنامه‌ی «اتحادیه» نیز اصلاح شد. در ماده‌ی اول اساسنامه‌ی جدید اعلام گردید: «هدف اتحادیه سرنگونی بورژوازی، برقراری حاکمیت طبه‌ی کارگر، الفای جامعه‌ی بورژوازی قدیمی مبتنی بر تضاد طبقاتی و بنیان‌گذاری جامعه‌ی نوین بی‌طبقه‌ی بی است که مالکیت خصوصی در آن وجود ندارد.»^{۲۶۳}

مارکس در لندن مأموریت دیگری نیز از سوی «مجمع دموکراتیک بروکسل» داشت؛ مأموریتی که خودش در پذیرتن آن پیش قدم شده بود. قرار بود با سازمان‌های دموکراتیک و کارگری انگلستان تماس برقرار کند. روز ۲۹ نوامبر ۱۸۴۷، یعنی هم‌زمان با برگزاری دومین کنگره‌ی «اتحادیه‌ی کمونیستی» در لندن، او و انگلس در گردهمایی بین‌المللی‌یی که از سوی «دموکرات‌های برادر» به مناسبت بزرگداشت قیام ۱۸۳۰ لهستان برپا شده بود، شرکت کردند. مارکس، به عنوان یکی از معاونین «مجمع دموکراتیک بروکسل»، رسماً اختیار مذاکره با مسئولین «دموکرات‌های برادر» را درباره‌ی برگزاری یک کنگره‌ی بین‌المللی دموکراتیک برای بسیج نیروهای انقلابی در اروپا داشت. در این زمینه، هنگام اقامت در لندن، مذاکرات گسترده‌یی را با چارتیست‌ها، رهبران کارگری و نیروهای دموکرات مهاجر ساکن لندن انجام داد. انگلس نیز مذاکرات مشابهی را با نیروهای دموکرات و سوسیالیست فرانسه انجام داده بود و پس از تمامی این فعالیت‌ها قرار بر آن شد که کنگره‌ی بین‌المللی دموکراتیک در ۲۵ اوت سال بعد، به مناسبت هجدهمین سالگرد انقلاب ۱۸۳۰ بلژیک، در بروکسل برگزار شود. اما این برنامه به دلیل وقوع انقلاب فروریه‌ی ۱۸۴۸ تحقق نیافت.

مارکس، در جلسه‌ی ۲۹ نوامبر کنگره‌ی بین‌المللی «دموکرات‌های برادر» سخنانی درباره‌ی رهایی لهستان ایراد کرد که نکات پراهمیتی از جهت روابط میان ملل مختلف در آن مطرح شده بود. از جمله در این سخنرانی می‌گوید:

وحدت و برادری ملل سخنی است که امروزه بر زبان همه‌ی احزاب به‌ویژه احزاب بورژوازی جاری است. البته نوعی برادری میان طبقات بورژوازی همه‌ی کشورها وجود دارد. این برادری ستم‌گران بر ضد ستم‌دیدگان و استثمارکنندگان علیه استثمارشدگان است. درست همان‌گونه که طبقه‌ی بورژوازی یک کشور

با وجود رقابت و کساکش میان اعضایش، اتحادی برادرانه بر ضد طبقه‌ی کارگر آن کشور دارند، بورژوازی همه‌ی کشورها نیز، با وجود اختلافات متقابل و رقابت در بازار جهانی، با هم پیوندی برادرانه بر ضد پروتاریای جهانی دارند. برای آن که توده‌های مردم به‌راستی بتوانند متحد شوند باید منافع مشترکی داشته باشند، و برای ایجاد منافع مشترک، روابط مالکیت کنونی باید از میان برداشته شود، چرا که این روابط تولیدی مستلزم استثمار بعضی ملل توسط ملت‌های دیگر است؛ الغای روابط مالکیت موجود [نیز] فقط وظیفه‌ی طبقه‌ی کارگر است؛ و فقط طبقه‌ی کارگر است که توانایی انجام این کار را دارد. در ضمن، پیروزی پروتاریا بر بورژوازی پیروزی بر کساکش ملی و صنعتی است که مردم کشورهای مختلف را دشمن یکدیگر کرده است. بنابراین پیروزی پروتاریا بر بورژوازی، در عین حال پیام آوردهایی همه‌ی ملل تحت ستم نیز هست.^{۲۶۲}

<http://www.golshan.com>

اهمیت نکات مطرح شده در این سخنرانی در این است که مارکس علاوه بر تأکید بر لزوم همبستگی جهانی میان کارگران برای گذار به سوسیالیسم، از مسئله‌ی طبقاتی و تضاد کار و سرمایه فراتر رفته و استثمار و سرکوب بخش‌های وسیعی از جهان توسط چند کشور اروپایی - به‌ویژه انگلستان - را در آن دوران مطرح می‌کند؛ موضوعی که ریشه‌های تاریخی پدیده‌ی امپریالیسم از یک‌سو و مسئله‌ی ملی و ملی‌گرایی ملل تحت ستم را از سوی دیگر روشن می‌کند.

در ادامه یکی از پراهمیت‌ترین مابیل بین‌المللی را از جهت آینده‌ی بشریت مطرح می‌کند. - مسئله‌ی که امروز بیش از هر روز دیگر خودنمایی می‌کند:

انگلستان، در میان همه‌ی کشورها، تنها کشوری است که تضاد میان پروتاریا و بورژوازی در آن از همه‌جا پیشرفته‌تر است. بنابراین پیروزی کارگران انگلستان بر بورژوازی آن کشور نقشی تعیین‌کننده در پیروزی تمامی ملل تحت ستم بر کشورهای ستم‌گر دارد. به این سان، لهستان نه در [خود] لهستان بلکه در انگلستان باید آزاد گردد.

و در این راستای مارکس به چارلیست‌های انگلیسی در پایان سخنرانی‌اش چنین است: پس شما چارلیست‌ها نباید فقط آرزوی زاهدانه‌ی خود را برای ملل دیگر بیان کنید، [بلکه باید] دشمن داخلی خود را شکست دهید و در آن صورت افتخار

شکست همه‌ی دنیای کهن نصیب شما خواهد شد. ۲۶۵

<http://www.golshan.com>

ندای آن روز مارکس به کارگران انگلستان، دقیقاً ندای امروز توده‌های مردم دنیا و به‌ویژه کارگران سراسر جهان زیر ستم کشورهای آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین به طبقه‌ی کارگر آمریکا و دیگر کشورهای صنعتی پشرفته است. با این تفاوت که این مبارزه باید در پیوندی تنگاتنگ میان کارگران و زحمت‌کشان در سطح جهانی صورت گیرد.

سخنرانی انگلس در این گردهمایی نیز حاوی نکات پراهمیتی است. او از جمله اعلام می‌دارد: «کشوری که سایر ملت‌ها را زیر سلطه می‌کشد و سرکوب می‌کند، خود نمی‌تواند آزاد باشد.» ۲۶۶

سفر مارکس به انگلستان سفری موقیبت‌آمیز بود زیرا نه تنها «اتحادیه‌ی کمونیستی» دستاوردهای چشم‌گیری داشت بلکه روابط «مجمع دموکراتیک بروکل» با مجامع و سازمان‌های بین‌المللی دیگر نیز گسترش یافت. مارکس در این سفر با ارنست جونز، یکی از هوش‌مندترین رهبران چارتیست، آشنا شد. هم‌زون بر آن، مارکس و انگلس هر دو در نشست‌های «مجمع آموزشی کارگران آلمان» در لندن شرکت کردند و توانستند اصول دیدگاه خود را در این نشست‌ها برای کارگران توضیح دهند.

مارکس، احتمالاً در ۱۳ دسامبر ۱۸۴۷، و انگلس چند روز بعد به بروکل برگشتند. انگلس در اواخر دسامبر به پاریس برگشت. اما توقف او در پاریس کوتاه بود چرا که در اواخر ژانویه‌ی ۱۸۴۸ از فرانسه اخراج شد و دوباره به بروکل برگشت.

میان ماه‌های پایانی سال ۱۸۴۷ و اوایل ۱۸۴۸، در فضایی که آماده‌ی انقلاب بود، مارکس تلاش خود را دوچندان کرد. در همان حال که روی متن «مانیفست کار می‌کرد» در کار تدریس «مجمع کارگران آلمانی» فعال بود؛ در رهبری «اتحادیه‌ی کمونیستی» مسئولیت داشت؛ در جلسات مختلف و عمومی شرکت می‌کرد؛ برای روزنامه‌ها مقاله می‌نوشت؛ با شخصیت‌ها و آشنایان نامه‌نگاری می‌کرد و در نشست‌های مختلف شرکت می‌کرد. علاوه بر همه‌ی این مسئولیت‌ها بخشی از کار ویراستاری و گرداندن روزنامه‌ی «دویچ بروسلر» نیز به دوش او بود. ۲۶۷

دست‌نوشته‌ی «مزردها»

<http://www.golshan.com>

همان‌گونه که اشاره شد، مارکس در نیمه‌ی دوم ماه دسامبر ۱۸۴۷ چند سخنرانی درباره‌ی مایل اقتصاد سیاسی در «مجمع کارگران آلمانی بروکل» ایراد کرد که بعداً خیال داشت آن‌ها را به صورت جزوه‌یی با عنوان «کار مزدی» منتشر کند، اما به دلیل وقوع انقلاب ۱۸۴۸ و اخراج او از بلژیک موفق به این کار نشد. متن تصحیح شده‌ی این سخنرانی‌ها در آوریل ۱۸۴۹ به صورت سلسله مقالاتی در روزنامه توراینش تسایتنگک زیر عنوان «کار مزدی و سرمایه»، انتشار یافت.^{۲۶۸}

بعدها در میان نوشته‌های مارکس نسخه‌ای با عنوان «مزردها» پیدا شد که به احتمال زیاد باید یادداشت‌برداری‌های اولیه یا رئوس مطالب مربوط به بخش پایانی این سخنرانی‌ها بوده باشد که مارکس هیچ‌گاه فرصت تکمیل آن‌ها را پیدا نکرد. این یادداشت‌ها برای نخستین بار در سال ۱۹۲۴ به زبان روسی و در ۱۹۲۵ به زبان آلمانی چاپ شد. نکاتی که در این دست‌نوشته دیده می‌شود نه تنها تا امروز تازگی خود را حفظ کرده بلکه اساسی‌ترین خصوصیات شیوه‌ی عملکرد نظام سرمایه‌داری را در مرحله‌ی جهانی شدن، آن به همراه آخرین دستاوردهای علمی - تکنولوژیکی‌اش می‌توان در آن دید.

این دست‌نوشته به ۹ بخش تقسیم شده است: در بخش اول، مارکس چکیده‌ی نظرات اقتصاددانان مختلف از جمله انکینسون، کارلایل، مک کالوچ، جان وید، اندرو اور، چربولیتز و جان بری را درباره‌ی مزد نقل می‌کند. بخش دوم، مربوط به «چه‌گونگی تأثیر پشرفت نیروهای مولد بر دست‌مزد کارگران» است که در آن از جمله می‌خوانیم:

رشد نیروهای مولد در مجموع بی‌آمدهای زیر را دارد:

الف: موقعیت کارگر نسبت به سرمایه‌دار بدتر می‌شود...

ب: کارگر هرچه بیشتر به نیروی مولد تک‌بعدی تقلیل می‌یابد تا مقدار هرچه بیشتری کالا در مدتی هرچه کوتاه‌تر تولید کند. کار ماهر به‌طور فزاینده‌یی به کار ساده بدل می‌شود.

ج: دست‌مزدها هرچه بیشتر به بازار جهانی وابسته می‌شود و موقعیت کارگر بیش از پیش دستخوش عدم امنیت [شغلی] می‌شود.

د: ... بنابراین افزایش سرمایه‌ی تولیدی متناسب با افزایش تقاضا برای [نیروی] کار نیست... در هر صدهی رقابت کارگران با ماشین، کارگران پدی (مثلاً کارگرانی

که با دستگاه بافندگی دستی کار می‌کنند) بیش از کارگرانی که با ماشین کار می‌کنند آسیب می‌بینند.

هر پیشرفت جدید در نیروهای مولد، اسلحه‌ای [تازه] بر ضد کارگران است. به طور مثال، پیشرفت در وسایل ارتباطی منبب رقابت بیشتر میان کارگران مناطق مختلف می‌شود و رقابت محلی را به رقابت ملی تبدیل می‌کند. (مجموعه‌ی آثار - جلد ششم - صفحات ۴۲۳-۴۲۴).

در بخش سوم، با عنوان «رقابت میان کارگران و کارفرمایان» می‌خوانیم:

الف: در تعیین مزدهای نسبی باید توجه کرد که یک تالر (واحد پول آلمان)، برای کارگر، همان ارزش یک تالر برای کارفرما را ندارد. کارگر همه چیز را باید بپردازد و از جنس نامرغوب‌تر بخرد... کارگر باید و بخرج باشد و همه چیز را خلاف همه‌ی قوانین اقتصادی بخرد و بفروشد... کارگر به محضی که می‌خواهد بهای کار خود را به کالاهای [مورد نیازش] تبدیل کند، همه - از خواربارفروش و سمسار گرفته تا صاحب‌خانه و غیره - دوباره او را استثمار می‌کنند.

ب: کارفرما با تسلط بر وسایل اشتغال (وسایل تولید)، وسایل معیشت کارگر را نیز زیر تسلط خود دارد یعنی ادامه‌ی حیات کارگر به او وابسته است؛ همان‌طور که خود کارگر نیز فعالیت حیاتی‌اش را تا حد وسیله‌ی بی برای ادامه حیات خویش تنزل می‌دهد. ج: کار به عنوان یک کالا نسبت به کالاهای دیگر وضع بسیار نامساعدی دارد. از نظر سرمایه‌دار، رقابت با کارگران صرفاً بر سر [افزایش] سود است؛ اما از نظر کارگر، مسئله‌ی بقا در میان است.

کار ماهیتی ناپایدارتر از سایر کالاها دارد و قابل انباشت نیست، عرضی آن به سهولت کالاهای دیگر نمی‌تواند کاهش یا افزایش یابد.

(همان‌جا، صفحات ۴۲۴-۴۲۳).

در بخش چهارم، زیر عنوان «رقابت میان خود کارگران»، مارکس می‌نویسد:

الف: طبق یک قانون عمومی اقتصاد، نمی‌توان دو نوع قیمت در بازار داشت. مزد هزار کارگر، با مهارت مساوی، توسط ۹۵۰ کارگر شاغل تعیین نمی‌شود، بلکه توسط ۵۰ کارگری که بی‌کارند معین می‌شود؛ [مثال آن] تأثیر کارگر ایرلندی بر وضع کارگران انگلیسی و کارگران آلمانی بر وضع کارگران آلمانی است.

ب: رقابت کارگران با هم به این شکل نیست که یکی کار خود را ارزان‌تر

عرضه می‌کند، بلکه به این صورت است که یکی می‌پذیرد کار دوتفر را انجام دهد. (نکات دیگر): امتیاز کارگران مجرد بر کارگران متأهل و غیره و رقابت میان کارگران شهری و روستایی. (همان‌جا: صفحه‌ی ۴۲۴).

بخش پنجم درباره‌ی نوسان در میزان دستمزدها است که در آن از جمله می‌خوانیم:

مزدها زیر تأثیر:

<http://www.golshan.com>

۱: تغییر در شدت

۲: تغییر فصلی و

۳: نوسان در میزان تجارت [فعالیت اقتصادی] قرار دارند.

در صورت احتمال بحران:

الف: کاهش دستمزد، کارگر را وامی‌دارد که یا از مخارج خود بکاهد یا با آوری کار خود را افزایش دهد و یا ساعات طولانی‌تری کار کند. اما از آن‌جا که مزد او درست زمانی کاهش می‌یابد که سطح تقاضا [برای کالاها] تقلیل یافته، [کارگر با شدت بخشیدن به کار خود و طولانی کردن ساعات کار] عرضه‌ی کالا را در این شرایط نامساعد افزایش می‌دهد. نتیجه آن که مزد او باز هم بیشتر کاهش می‌یابد [در اثر کاهش هزینه‌ی تولید هر واحد کالا]. در این جاست که کارفرما سر می‌رسد و بر سر کارگر فریاد می‌کشد: «کاش مردم قدری کار می‌کردند!»

ب: هنگام بحران: بی‌کاری گسترده؛ کاهش دستمزدها؛ یا کاهش روزهای کار.

ج: در تمام بحران‌ها حرکت دایره‌وار زیر کارگران را در گرداب خود فرد می‌برد:

کارفرما نمی‌تواند شغل ایجاد کند زیرا نمی‌تواند کالاهایش را بفروشد؛ کالاهایش را نمی‌تواند بفروشد چون خریداری نیست؛ خریداری نیست چرا که کارگران چیزی جز کارشان برای عرضه ندارند [تا با فروش آن چیزی بخرند] و درست به این دلیل نمی‌توانند کار خود را با چیزی مبادله کنند [پس گناه بی‌کاری آن‌ها به گردن خودشان است!] (همان‌جا صفحات ۴۲۵-۴۲۴).

عنوان بخش ششم «مزد حداقل» است که در آن، مارکس نکات پراهمیت زیر را مطرح می‌کند:

۱: مزد روزانه‌ی کارگر سودی است که ماشین او یعنی جسم‌اش به دارنده‌ی آن [کارگر] ارزش می‌دهد. این مزد شامل مجموعه‌ی چیزهای ضروری برای جبران

استهلاک این ماشین و یا به عبارت دیگر جایگزین کردن کارگران تازه به جای کارگران از کار افتاده است.

۲: [از نظر سرمایه‌دار] اصل نهفته در [قانون] مزد حداقل، این است که به طور مثال تعطیل روزهای یکشنبه ضرر محض برای کارگر است. [از نظر او] کارگر باید مزد خود را در سخت‌ترین شرایط به دست آورد. هدف انسان‌گرایان شجاعی که سخت مخالف تعطیل روزهای یکشنبه‌اند، همین است.

۳: مزد حداقل گرچه معمولاً با قیمت ضروری‌ترین مواد لازم برای ادامه‌ی حیات تعیین می‌شود اما نکات زیر را نیز در این مورد باید یادآور شد:
اولاً میزان حداقل مزد در کشورهای مختلف، متفاوت است. به طور مثال [خوراک اصلی] در ایرلند، سیب‌زمینی است.

ثانیاً علاوه بر آن، مزد حداقل، خود، تاریخاً در حال تغییر است و دائم‌گرایش له‌قربانی به حداقل مطلق دارد... [گرایش به خرید کالاهای هرچه ارزان‌تر با جنس نامرغوب‌تر].

عوامل زیر، ضمن تأثیرگذاری بر مزد حداقل واقعی [مطلق]، پی‌آمدهای زیر را نیز مسبب می‌شوند:

۱: پیشرفت عمومی ماشین‌های تولیدی؛ تقسیم کار بیشتر؛ افزایش رقابت میان خود کارگران و رهایی آنان از قید و بندهای واپس‌گرایی محلی.

۲: افزایش مالیات و بالا رفتن هزینه‌ی دولت. همان‌طور که دیدیم حذف یک نوع مالیات نفمی به حال کارگر ندارد اما وضع هر مالیات جدید - در صورتی که میزان دستمزد هنوز به حداقل ممکن نرسیده باشد - به ضرر اوست... افزایش مالیات، در ضمن باعث خرابی خرده‌مالکین، خرده‌بورژواها و صنعت‌گران کوچک می‌شود...

۳: گرایش عمومی میزان حداقل مزد، به یکسان شدن آن در کشورهای مختلف است.

۴: هنگامی که مزدها کاهش یافت، اگر بعداً افزایش یابند، هیچ‌گاه به میزان قبلی خود نمی‌رسند.
<http://www.golshan.com>

در مسیر تکامل تاریخی، کاهش مزدها به دو شکل صورت می‌گیرد:
نخست: به شکل نسبی، در مقایسه با رشد و انباشت ثروت عمومی جامعه.
دوم: به شکل مطلق، چرا که میزان کالاهایی که کارگر در ازای کار خود

دریافت می‌کند، کم‌تر می‌شود.

۵: با توسعه‌ی صنایع بزرگ، زمان به‌طور فزاینده‌یی معیار ارزش کالاها و از این‌رو معیار تعیین مزد می‌گردد. به‌طور هم‌زمان تولید کار، به‌عنوان یک‌ک کالا، ارزان‌تر می‌شود [به‌دلیل کم‌ارزش‌تر شدن ضروری‌ترین کالاهای لازم برای ادامه حیات کارگر] و در نتیجه با پیشرفت تمدن (تولید نیروی کار) هرچه ارزان‌تر می‌شود و زمان کار کم‌تری می‌بُرد. <http://www.golshan.com>

دهقان هنوز قدری وقت آزاد دارد و می‌تواند درآمد جنبی ناچیزی داشته باشد. اما صنایع بزرگ (نه کارگاه‌های صنعتی) این وضع پدروسالارانه‌ی (پیش‌سرمایه‌داری) را از میان می‌برد و به این سان، هر لحظه از زندگی کارگر و هر ذره از وجودش برای خرید و فروش و سودآوری در اختیار سرمایه‌دار قرار می‌گیرد. (همان‌جا - صفحات ۴۲۶-۴۲۵).

در بخش هفتم این یادداشت‌ها، مارکس وارد بحث مهم دیگری می‌شود که به پیشنهادات مختلف برای ترمیم و اصلاح، این وضع چه از سوی متفکرین بورژوا و چه اصلاح‌طلبان «سوسیالیست» مربوط است. او در این زمینه موارد زیر را یادآور می‌شود:

۱: یکی از پیشنهادات رایج، تشکیل صندوق‌های پس‌انداز است.

پاسخ مارکس به این پیشنهاد این است که در درجه‌ی اول اکثریت کارگران امکان پس‌انداز ندارند. فلسفه‌ی پس‌انداز آن است که کارگر چیزی بیش از حداقل مطلق دستمزد خود خرج نکند؛ آن‌هم در موقع شکوفایی اقتصاد. طرفداران این پیشنهاد از کارگران می‌خواهند تبدیل به یک بورژوای حابگر شوند و کاری به درد و رنج طبقه‌ی خود نداشته باشند. حتی اگر کارگران توان پس‌انداز داشته باشند، این بانک‌ها دست‌کم از سه جهت ماشین استبداد اند:

الف: صندوق پس‌انداز زنجیری طلائی است که نظام حاکم بخشی از طبقه‌ی کارگر را با آن به زنجیر می‌کشد، چرا که این صندوق نه‌تنها باعث تحکیم نظام و ایجاد شکاف میان طبقه‌ی کارگر می‌شود، بلکه بخشی از طبقه‌ی کارگر با آن اسلحه‌ی سرکوب خود را به دست دشمن می‌دهد.

ب: پس‌اندازها به بانک‌های عظیم و بانک مرکزی راه می‌یابند و سرمایه‌داران با پرداخت بهره‌ی ناچیز به پس‌اندازکننده این مبالغ را به اهرم قدرتمندی علیه طبقه‌ی کارگر بدل می‌کنند. (همان‌جا - صفحات ۴۲۷-۴۲۶).

پیشنهاد دوم، که بسیار مقبول بورژوازی است، آموزش و به‌ویژه آموزش صنعتی است.

مارکس نکات زیر را در مورد این پیشنهاد یادآور می‌شود:

الف: نیازی به یادآوری نیست که صنایع مدرن اتفاقاً کار ساده را، که نیاز به آموزش چندانی ندارد، جایگزین کار مرکب [کار ماهر که نیاز به آموزش دارد] می‌کنند و کودکان را هزارهزار مجبور می‌کنند به بازار کار وارد شده و تبدیل به منبع درآمدی نه تنها برای بورژوازی بلکه برای خود و خانواده‌شان شوند؛ و تازه آموزش بستگی کامل به شرایط زندگی انسان‌ها دارد و منظور بورژوازی از آموزش معنوی، القای اصول بورژوایی است؛ و بالاخره باید گفت که بورژوازی از هیچ‌گاه حاضر نخواهد بود آموزش واقعی در اختیار طبقه‌ی کارگر بگذارد.

ب: هدف واقعی آموزش از دیدگاه اقتصاددانان و انسان‌دوست، این است که هر کارگری باید انواع کارهای صنعتی را فراگیرد تا اگر ماشین جدیدی وارد صنعت شد و یا در اثر تغییر در تقسیم کار کارگر شغل خود را از دست داد، بتواند در رشته‌ی دیگری به راحتی کار پیدا کند. بر فرض که پیدا کردن کار در رشته‌های دیگر امکان‌پذیر باشد، نتیجه این خواهد بود که می‌توان کارگران مازاد بر احتیاج یک رشته را به سرعت به رشته‌های دیگر انتقال داد، و در نتیجه کاهش دستمزد در یک رشته منجر به کاهش عمومی دستمزدها می‌شود. از آنجا که صنعت مدرن فراگرفتن کار را در همه جا ساده می‌کند، افزایش دستمزد در یک رشته صنعتی موجب هجوم کارگران به آن جا شده و در نتیجه باز هم کاهش دستمزد شکل عام به خود می‌گیرد. (همان جا).

<http://www.golshan.com>

پیشنهاد سوم در نظریه جمعیت مالتوس ریشه دارد. پی آمدهای عملی این نظریه بسیار پراهمیت بوده و هست. چکیده‌ی آن به قرار زیر است: دستمزدها به تناسب میان تعداد افراد عرضه کننده‌ی نیروی کار از یک سو و تعداد افراد مورد نیاز در بازار کار از دیگر سو بستگی دارد. میزان دستمزدها در دو حالت افزایش می‌یابد: یا سرعت افزایش سرمایه‌های مولد سریع‌تر از میزان عرضه‌ی نیروی کار باشد و یا افزایش جمعیت چنان کند باشد که با وجود رکود نسبی سرمایه‌گذاری رقابت میان کارگران شدید نباشد. در مورد اول، کارگران نقشی ندارند. اما در مورد دوم (رشد جمعیت) نقش دارند؛ یعنی کارگران می‌توانند برای بالا بردن دستمزدها زاد و ولد خود را کاهش دهند.

چکیده‌ی نظر مارکس در برابر استدلال مالتوس چنین است:

اولاً: در صورت رشد سریع سرمایه‌های مولد، کارگر برای بالا بردن مزد خود نخست باید شرایط دشمن خود را بهبود بخشد و قدرت او را در برابر خویش افزایش دهد. در آن صورت

دشمن به او کار خواهد داد، مزد او بیشتر خواهد شد تا زاد و ولد بیشتر کند و دوباره وضعیت رو به فقرا رود... به علاوه، موقعی که صحبت از رشد سرمایه‌ی مولد می‌کنیم، منظورمان چیست؟ رشد سرمایه در چه شرایطی صورت می‌گیرد؟ رشد سرمایه مساوی است با تمرکز و تراکم سرمایه. در این صورت، سرمایه به همان نسبت در مقیاسی وسیع‌تر عمل می‌کند، موجب تقسیم‌کاری بیشتر می‌شود و کار را ساده‌تر می‌کند و موجب ورود ماشین‌های جدید می‌شود و به این ترتیب دوباره سبب تشدید رقابت میان کارگران می‌شود. از آن جا که این تمرکز و تراکم سرمایه باعث کاهش نرخ سود می‌شود [به دلیل بالا رفتن میزان سرمایه‌های ثابت و رقابت میان سرمایه‌های مختلف]، بی‌آمدهای زیر را به همراه دارد: صنایع کوچک خانه‌خراب می‌شوند، چرا که توان رقابت با غول‌های صنعتی را ندارند و بخش وسیعی از بورژوازی کوچک و متوسط به صفوف کارگران می‌پیوندند.

از سوی دیگر با کاهش نرخ بهره سرمایه‌داران کوچکی که قبلاً در صنعت دخالت نداشتند وارد فعالیت صنعتی می‌شوند و در نتیجه قربانیان جدیدی برای صنایع بزرگ به وجود می‌آورند و از این طریق نیز باز هم صف کارگران را وسیع‌تر می‌کند و رقابت میان آنان را شدت می‌بخشند.

<http://www.golshan.com>

از طرف دیگر رشد نیروهای مولد منجر به فعالیت سرمایه در مقیاس وسیع‌تری می‌شود و تولید مازاد بر تقاضای مؤثر را در کشور تولیدکننده الزام آور می‌کند و این کشور بازار جهانی را به روی کالاهای خود باز می‌کند. گردش سرمایه و کالا و رقابت شکل جهانی پیدا می‌کند و به این سان بحران اقتصادی، شکل خطرناک‌تر و وحشیانه‌تری به خود می‌گیرد. به این ترتیب با افزایش دستمزد در موقع شکوفایی اقتصادی کارگران به زاد و ولد بیشتر تشویق شده و تعداد توده‌های کارگر وسیع‌تر می‌شود و دستمزد آن‌ها نیز دستخوش نوسانات بیشتری می‌شود و به این سان، با فراسیدن هر بحران جدید رقابت میان کارگران نیز شدیدتر و وحشیانه‌تر می‌گردد. (صفحات ۴۲۶ تا ۴۳۰).

به‌طور کلی، رشد نیروهای مولد همراه با وسایل ارتباطی سریع و گردش تب‌آلود سرمایه، همه و همه دلالت بر آن دارد که در هر واحد زمان مقدار هرچه بیشتری کالا باید تولید گردد؛ رقابت نیز به همان نسبت شدیدتر می‌شود؛ تولید در مقیاس هرچه وسیع‌تر صورت می‌گیرد و سرمایه در دست تعداد هرچه کمتری متمرکز می‌شود و در نتیجه تقسیم کار و صنعت ماشین باید در مقیاس بزرگ‌تری گسترش یابد. این وضعیت به طریق اولی کارگران را به عنوان بخشی از سرمایه در بر می‌گیرد. او باید در شرایطی هرچه سخت‌تر بیشتر تولید کند یعنی در شرایطی که با افراد کم‌تر و کار سخت‌تر هزینه‌ی تولید هر واحد کالا دائم کاهش یابد. به این سان، همین

حداقل مزد با تلاش بیشتر و لذت کم تر همراه می شود. مسئله را می توان باز هم به طور ساده تری فرمول بندی کرد: سرمایه ی تولیدی از سه بخش تشکیل می شود:

۱: مواد اولیه که روی آن ها کار می شود؛

۲: ماشین ها و موادی چون ذغال و غیره که برای به حرکت درآوردن ماشین ها لازم است؛

علاوه بر ساختمان ها و غیره؛ و <http://www.golshan.com>

۳: آن بخش از سرمایه که برای نگهداری کارگران منظور می شود (مزدها).

اکنون با در نظر گرفتن رشد سرمایه ی تولیدی، میان این سه بخش سرمایه چه تناسبی برقرار است؟ رشد سرمایه ی تولیدی با تمرکز آن پیوند خورده است و به این واقعیت بستگی دارد که تنها زمانی سودآور است که در مقیاسی هرچه عظیم تر از آن بهره برداری شود. بنابراین بخش هرچه بزرگ تری از سرمایه به وسایل و ابزار تولید مبدل می گردد و به آن صورت فعالیت خواهد کرد. هرچه نیروهای مولد بیشتر رشد کنند، سهم این بخش از سرمایه بزرگ تر می شود. رشد هرچه بیش تر ماشین ها و تقسیم کار منجر به آن می شود که در فاصله ی زمانی هرچه کوتاه تر کالاهای بیشتری تولید شود. بنابراین ذخیره ی مواد اولیه به همان نسبت افزایش می یابد. پس، با رشد سرمایه ی تولیدی سهم بخش مربوط به مواد اولیه نیز بزرگ تر می شود. آن چه باقی می ماند، بخش سوم سرمایه است که برای بقای نسل کارگران تخصیص می یابد؛ یعنی بخشی که به صورت دستمزد در می آید. رشد این بخش از سرمایه نسبت به دو بخش دیگر چه گونه است؟

شدت تقسیم کار سبب می شود که کارگر [در واحد زمان] سه، چهار یا پنج برابر بیش از پیش تولید کند. به این ترتیب آشکار است که آن بخش از سرمایه که مختص دستمزد کارگران است، از نظر رشد به پای دو بخش دیگر نمی رسد چرا که مقصود از کاربرد ماشین و تقسیم کار همین بوده است.

سرمایه دار پس از آن که بخش هرچه بزرگ تری از سرمایه اش را صرف خرید ابزار و وسایل ماشینی کرد، ناچار است مقدار بیشتری را صرف تهیه ی مواد اولیه و انرژی (سوخت) برای به حرکت درآوردن ماشین ها کند. اما اگر قبلاً نیاز به ۱۰۰ کارگر داشت، حال تنها نیاز به ۵۰ نفر دارد. از این رو ۵۰ کارگر از کار بی کار خواهند شد و در نتیجه مازاد کارگر در بازار خواهیم داشت.

اما حتی در بهترین وضعیت، هنگامی که سرمایه دار بتواند سرمایه گذاری خود را چنان گسترش دهد که نه تنها همان شمار کارگر را به کار گیرد بلکه تعداد آن ها را افزایش دهد، در آن صورت میزان تولید باید به شکل عظیمی گسترش یافته باشد و در این حالت تناسب میان کارگران و نیروهای مولد ناگزیر به شدت به ضرر کارگر تغییر خواهد کرد و بنابراین مازاد تولید

افزایش می‌یابد و در بحران بعدی بی‌کاری پیش از پیش گسترش خواهد یافت.

بنابراین قانون کلی متج از ماهیت رابطه‌ی میان سرمایه و کار در مسیر تاریخی رشد نیروهای مولد این است که آن بخش از سرمایه که به وسایل تولید — ماشین و مواد خام — تخصیص داده می‌شود (سرمایه‌ی فی‌نفسه)، نسبت به بخشی که برای دستمزدها تخصیص داده می‌شود به‌طور فزاینده‌ی بی‌افزایش می‌یابد. به سخن دیگر کارگران ناچارند بخش هرچه کوچک‌تری از سرمایه‌ی تولیدی [ثروت] جامعه را میان خود تقسیم کنند. از این رو رقابت میان آنان هرچه خشن‌تر می‌شود. به عبارت دیگر هرچه نیروهای مولد بیشتر رشد کنند، وسایل اشتغال و وسایل معیشت کارگران به‌طور نسبی و با سرعت بیشتری کاهش می‌یابد و یا به سخن دیگر جمعیت کارگران به همان اندازه سریع‌تر از امکانات موجود برای اشتغال افزایش می‌یابد. (همان‌جا — صفحات ۴۳۰ تا ۴۳۲).

مارکس در ادامه می‌نویسد:

اکنون، بورژوازی این قانون یعنی رشد بیش از اندازه‌ی جمعیت نسبت به اشتغال را که صرفاً ناشی از رابطه‌ی کارگر با سرمایه است... از یک قانون اجتماعی به قانونی طبیعی تبدیل می‌کند و می‌گوید که طبق قانون طبیعت، جمعیت سریع‌تر از امکان اشتغال یا وسایل معیشت رشد می‌کند.

اینان نمی‌توانند درک کنند که رشد این تضاد در سرشت رشد سرمایه‌ی تولیدی نهفته است.

<http://www.golshan.com>

بلاغت اینان در چیست؟

الف: دیدیم که هنگام رشد سرمایه‌ی تولیدی یعنی مطلوب‌ترین وضعیت از نظر اقتصاددانان بورژوا و بنابراین هنگامی که تقاضا برای [نیروی] کار به‌طور نسبی افزایش می‌یابد، بنا به ماهیت صنعت مدرن و سرمایه امکانات اشتغال کارگران به همان نسبت رشد نمی‌کند و همان شرایطی که موجب رشد سرمایه تولیدی می‌شود عدم تناسب میان عرضه‌ی [نیروی] کار و تقاضا برای آن را هرچه بیشتر می‌کند و در یک کلام رشد نیروهای مولد به‌طور هم‌زمان موجب تشدید عدم تناسب میان تعداد کارگران و امکان اشتغال برای آنان می‌شود. این واقعیت نه به ازدیاد وسایل معیشت بستگی دارد و نه به نفس رشد جمعیت بلکه پی‌آمد ضروری ماهیت صنعت در مقیاس وسیع و رابطه‌ی میان کار و سرمایه است.

حال اگر رشد نیروهای مولد به‌گندی صورت گیرد یعنی اگر به حال سکون

درآید یا کاهش یابد، تعداد کارگران همیشه از میزان تقاضا برای [تیروی] کار بیشتر خواهد بود.

<http://www.golshan.com>

پس:

در هر دو حالت، چه در مطلوب‌ترین وضعیت و چه در نامساعدترین شرایط، رابطه میان کار و سرمایه و ماهیت خود سرمایه موجب می‌شود که عرضه‌ی کار همیشه بیش از تقاضا برای [تیروی] کار باشد. (همان‌جا - صفحات ۴۳۳ - ۴۳۴)
ب: صرف‌نظر از این عقیده‌ی ابلهانه که کل طبقه‌ی کارگر می‌تواند تصمیم بگیرد بچه درست نکند، واقعیت این است که [شرایط زندگی آنان، برعکس، غریزه‌ی جنسی را تنها مایه و وسیله‌ی لذت آن‌ها می‌کند و موجب می‌شود این غریزه به‌طور یک‌جانبه رشد کند.

بورژوازی پس از آن که زندگی کارگران را به حداقل تقلیل داد، از آنان می‌خواهد زاد و ولد خود را نیز به حداقل برسانند.

ج: شواهد زیر نشان می‌دهد که بورژوازی حتی به این گفته‌های خود نیز اعتقاد ندارد و آن‌ها را جدی نمی‌گیرد چرا که:

۱- با جایگزین کردن [تیروی] کار [کودکان به جای افراد بالغ، صنعت مدرن برای زاد و ولد کردن نوعی جایزه تعیین کرده است.

۲- صنایع بزرگ پیوسته به یک ارتش ذخیره از بی‌کاران برای زمان مسازاد تولید نیاز دارد. هدف بورژوازی در رابطه با کارگر عبارت است از دست‌رسی به

کالای [تیروی] کار به ارزان‌ترین شکل ممکن، و آن‌هم در صورتی امکان‌پذیر است که عرضه‌ی آن نسبت به تقاضا هرچه بیشتر باشد یعنی بیشترین میزان جمعیت

وجود داشته باشد. پس مسازاد جمعیت به نفع بورژوازی است. بورژوازی نصیحت‌های خوبی به کارگر می‌کند، اما خوب می‌داند که عمل کردن به آن‌ها ممکن نیست.

د- از آن‌جا که سرمایه زمانی افزایش می‌یابد که کارگران را به کار گیرد، افزایش سرمایه مستلزم گسترش پرولتاریا است و همان‌گونه که دیدیم، ماهیت رابطه‌ی سرمایه و کار چنان است که گسترش پرولتاریا از گسترش سرمایه پیشی می‌گیرد.

ه۱- اما نظریه‌ی بالا که بازم به‌عنوان قانون طبیعت تلقی می‌شود، به این معنا که [از نظر آنان] جمعیت به‌طور طبیعی سریع‌تر از وسایل معیشت رشد می‌کند، برای بورژوازی نظریه‌ی بی‌بسیار خوشایند است چرا که وجدان او را راحت می‌کند و

سنگ‌دلی او را به یک وظیفه‌ی روحانی و بی‌آمده‌های اجتماعی این قوانین را به عواقب طبیعی بدل می‌کند و بالاخره به او راه‌گریزی نشان می‌دهد تا نابودی طبقه‌ی کارگر را در اثر گرسنگی با همان آرامش خیالی که در هنگام وقوع حوادث طبیعی بروز می‌دهد، با وجدانی راحت نظاره کند و از سوی دیگر درد ورنج کارگر را به گردن خودشان بی‌تدازد و آن‌ها را به‌خاطر آن تنبیه کند...

و - قانون فقرا [در انگلستان] را می‌توان کاربرد عملی این نظریه‌ی [مالتوس] دانست: نابودی انگل‌های اجتماع، نوان‌خانه و گدایی در سطح گسترده؛ زندان با اعمال شاقه در بطن تمدن؛ بربریت دوباره ظاهر می‌شود، اما این بار در دامان خود تمدن و زاده‌ی همین تمدن. این است تمدن جذامی و بربریت چون جذام تمدن. کارگاه‌های کار اجباری، باستیل کارگران... (صفحات ۴۳۳-۴۳۴).

<http://www.golshan.com>

مارکس در دنباله‌ی پیشنهادات مختلف طرح‌شده از سوی اقتصاددانان بورژوا و سوسیالیست‌های اصلاح‌طلب برای درمان بیماری‌های اجتماعی نظام سرمایه‌داری و پاسخ دادن به این پیشنهادات، اشاره‌ی گذرا به نظریه‌ی پرودن - تثبیت مزدها - و سپس نظریه‌ی رُسی (Rossi) می‌کند. به نظر رُسی وضع کنونی کارگر ناشی از آن است که او نمی‌تواند متظر بماند تا فراورده‌اش به فروش رسد و سهم واقعی خود را به‌عنوان یک شریک از درآمد آن دریافت کند. بدینسان، از نظر او شرایط فعلی کارگران نه بخش جدایی‌ناپذیری از گردش کار نظام بلکه وضعیتی موقت و حادث است.

مارکس چکیده‌ی این نظریه را چنین توضیح می‌دهد:

الف: اگر کارگر به اندازه‌ی کافی نیروی کار انباشته - سرمایه - داشت، در آن صورت مجبور نبود از طریق فروش مستقیم نیروی کار خود امرار معاش کند. در آن صورت، نظام مزدگیری پایان می‌گرفت. به سخن دیگر، اگر کارگران همه سرمایه‌دار بودند مجبور نبودند چنین وضعی داشته باشند.

طبق این استدلال، وجود سرمایه را باید حفظ کرد بی‌آن که تضادی میان کار مزدی و سرمایه داشته باشیم؛ درحالی‌که سرمایه بدون وجود این تضاد نمی‌تواند وجود داشته باشد.

ب: با این همه، این اعتراف رُسی را باید پذیرفت که وجود کار مزدی از نظر تاریخی پدیده‌ی حادث است و از این‌رو این واقعیت را باید پذیرفت که کل نظام سرمایه‌داری پدیده‌ی تاریخی و گذرا است. روابط بورژوازی - چه سرمایه و چه کار مزدی و اجاره و غیره - همه رویدادهای تاریخی گذرایی هستند که در مرحله‌ی معینی از تکامل تاریخ

برچیده خواهند شد. (صفحات ۴۲۵-۴۲۴).

<http://www.golshan.com>

بخش هشتم دستنوشته درباره‌ی «اتحادیه‌های کارگری» است که در آن می‌خوانیم:

یکی از عناصر نظریه جمعیت قرار است این باشد که رقابت میان کارگران را کاهش دهد. برعکس هدف اتحادیه‌ها حذف رقابت و برقراری اتحاد میان کارگران است. اقتصاددانان بورژوا حق دارند موارد زیر را بر ضد اتحادیه‌های کارگری مطرح کنند:

۱- مخارج اتحادیه اغلب بیش از اضافه دستمزدی است که برایش مبارزه می‌کنند. در درازمدت، کارگران توان مقاومت در برابر قوانین رقابت را ندارند. اتحادیه‌ها موجب ابداع ماشین‌های جدید، تقسیم کار جدید و جابه‌جایی کارگران از یک محل تولید به جای دیگر می‌شوند و همه‌ی این‌ها موجب کاهش دستمزد می‌شود.

۲- اگر اتحادیه‌ها موفق شوند بهای نیروی‌آکار را در یک کشور چنان بالا نگهدارند که نرخ سود در آن کشور نسبت به سود متوسط در مناطق دیگر کاهش یابد و به این ترتیب از گسترش سرمایه در آن کشور جلوگیری شود، صنایع دچار سکون و رکود خواهد شد و در نتیجه کارگران نیز به همراه کارفرمایان خانه‌خواب می‌شوند. همان‌گونه که دیدیم، شرایط کارگر چنین است که وضعیت هنگام رشد سرمایه قدم به قدم رو به تهی‌ر می‌رود و در حال رکود یا نقصان سرمایه از همان ابتدا خراب می‌شود.

۳- همه‌ی این مخالفت‌های اقتصاددانان بورژوا علیه اتحادیه‌ها به‌جاست، متها از دیدگاه خودشان. اگر هدف این اتحادیه‌ها صرفاً افزایش دستمزدها بود و رابطه‌ی سرمایه همیشه چنین می‌ماند، اتحادیه‌ها الزاماً از میان می‌رفتند. اما این اتحادیه‌ها وسیله‌ی هبستگی کارگران و آمادگی آن‌ها برای برانداختن کل این نظام یا تضادهای طبقاتی آن است. از این دیدگاه، کارگران حق دارند به معلمان بورژوایی که به آنان هشدار می‌دهند این جنگ داخلی چه قدر برای‌شان هزینه بر می‌دارد یا دیده‌ی تمسخر بنگرند. کسی که می‌خواهد دشمن را از پای درآورد نمی‌پرصد خرج جنگ چه قدر است...^{۲۱۹} (همان‌جا - صفحات ۴۲۶-۴۲۵).

در بخش نهم، زیر عنوان «جنبه‌های مثبت کار مزدی»، مارکس نکاتی را یادآور می‌شود که از

نظر ماتریالیسم تاریخی و فلسفه‌ی تاریخ پراهمیت‌اند:

الف: اگر می‌گوییم جنبه‌های مثبت کار مزدی، منظور جنبه‌های مثبت سرمایه، یعنی صنعت در مقیاس بزرگ، رقابت آزاد و بازار جهانی است. بی‌آن که نیاز به توضیح جزئیات مسئله باشد، باید گفت که بدون وجود این روابط تولیدی [سرمایه‌داری] نه وسایل تولید پیشرفته - یعنی وسایل مادی رهایی پرولتاریا و بیان‌گذاری جامعه‌ی نوین - به وجود می‌آمد و نه خود پرولتاریا به چنان اتحاد و پیشرفتی دست می‌یافت که از رهگذر آن به‌راستی قادر باشد هم جامعه‌ی قدیم و هم خود را دستخوش انقلاب کند. نکته‌ی دیگر، گرایش به یکسانی دستمزدها [در سطح جهانی] است.

<http://www.golshan.com>

ب: حال، اجازه دهید خود همزدها را با ماهیت شوم و زیان‌بار آن در نظر بگیریم؛ این که نیروی کار من تبدیل به یک کالا می‌شود و وجود من به‌طور کامل و مطلق در معرض داد و ستد قرار می‌گیرد:

اولاً - در این روند همه‌ی روابط پدرسالارانه فرو می‌ریزد چرا که معامله و خرید و فروش به تنها پیوند [میان انسان‌ها] و رابطه‌ی پولی به تنها رابطه میان کارگر و کارفرما تبدیل می‌شود.

ثانیاً - هاله‌ی تقدس همه‌ی روابط جامعه‌ی کهن به کلی از میان می‌رود چرا که این روابط به رابطه‌ی خالص پولی تغییر می‌کند. به همان‌گونه انواع آثار و کارهای به اصطلاح سطح بالا مثل آثار فکری، هنری و غیره به کالاهای تجاری بدل می‌شوند و به این سان تقدس پیشین خود را از دست می‌دهند. تصور کنید وقتی که لشکر کشان، پزشکان، وکلای دادگستری و غیره و از این رو مذهب، قانون و غیره با چیزی جز ارزش تجاری آن‌ها قضاوت نشود، چه قدم بزرگی برداشته می‌شود.

ثالثاً - از آن‌جا که [نیروی] کار به کالا بدل شده و از این رو در معرض رقابت آزاد قرار دارد، کوشش خواهد شد که این کالا به‌بهای هرچه کم‌تر یعنی با هزینه‌ی تولید حداقل تولید شود. به این ترتیب همه‌ی کارهای جسمی (بدی) برای سازمان‌دهی جامعه‌ی نوین آینده به‌غایت سهل و ساده می‌گردد...

رابعاً - کارگر از رهگذر این مسئله که همه‌چیز قابل خرید و فروش می‌شود، درک خواهد کرد که همه‌چیز تفکیک‌پذیر و جدایی‌پذیر از خویش است و از این رو برای نخستین بار از انقیاد هرگونه رابطه‌ی [پیش‌سرمایه‌داری] رها می‌شود.

امتیاز مزد بر اجرت جنسی و شیوهی تحمیلی افشار صاحب امتیاز فتودالی این است که کارگر آزاد خواهد بود پول خود را به هر شکلی که بخواهد خرج کند. (صفحات ۴۳۶-۴۳۷).

<http://www.golshan.com>

* * *

مارکس پس از بازگشت به بروکسل در ۱۹ دسامبر ۱۸۴۷ نتایج سفر خود را به لندن به «مجمع دموکراتیک بروکسل» گزارش داد. بخشی از این گزارش مربوط به پاسخ «دموکرات‌های برادر» در لندن به پیام مجمع بود. در این پاسخ از جمله می‌خوانیم: «نماینده‌ی شما، برادر و دوست‌مان مارکس، به شما خواهد گفت که ما از حضور او و قرائت پیام شما با چه شور و شوقی استقبال کردیم. چشمان ما همه پر از اشک شوق و فریاد همه‌ی ما خوشامد و آغوش همه‌ی ما برادرانه برای نماینده‌ی شما باز بود... ما دعوت شما را به اتحاد با خودمان با گرم‌ترین احساس‌ها می‌پذیریم.»^{۲۷۰}

در گردهمایی ۲۶ دسامبر مجمع، مارکس به عضویت باکونین که از فرانسه اخراج شده بود و همچنین به عضویت دکتر دستر (D'ester) کمونیست آلمانی، رأی مثبت داد.

در اواخر ژانویه‌ی ۱۸۴۸ او به همراه هیتی برای افتتاح شعبه‌ی «مجمع دموکراتیک» به شهر گنت رفت. در ۱۳ فوریه به تدوین پیش‌نویس پیامی برای «دموکرات‌های برادر» کمک کرد و در ۲۰ فوریه ریاست جلسه‌ی «مجمع» را به عهده گرفت که در آن انگلس نحوه‌ی اخراج خود از فرانسه را بیان کرد و روز ۲۲ فوریه، او و انگلس، در مجمع سخنانی در تجلیل از مبارزان راه استقلال لهستان ایراد کردند.^{۲۷۱}

بحثی درباره‌ی تجارت آزاد

در نهم ژانویه‌ی ۱۸۴۸ مارکس در جلسه‌ی «مجمع دموکراتیک بروکسل» سخنرانی پر اهمیتی درباره‌ی تجارت آزاد ایراد کرد. این سخنرانی با عنوان «بحثی درباره‌ی تجارت آزاد» چنان توجه حضار را به خود جلب کرد که با رأی عمومی نشست قرار شد به‌خرج مجمع، به دو زبان فرانسوی و فلاندری تکثیر و پخش گردد. پیش از آن‌که متن سخنرانی چاپ شود، روزنامه‌ی «دویچ پروسکر» در شماره‌ی ۱۶ ژانویه‌ی خود مقاله‌ی مفصلی درباره‌ی آن نوشت. طبق گزارش این روزنامه سخنرانی به زبان فرانسه ایراد شد و طی بیش از یک ساعت، حضار در سکوت

کامل و با دقت به این سخنان گوش فرادادند. شماره‌ی ۱۹ ژانویه‌ی نشریه‌ی لا رفرم نیز تفسیری بر این سخنرانی نوشت. متن سخنرانی به صورت جزوه‌یی به چاپ رسید و بلافاصله به آلمانی ترجمه شد. نخستین ترجمه‌ی انگلیسی این سخنرانی در سال ۱۸۸۸ زیر نظر انگلیس صورت گرفت و در بوستون انتشار یافت. (مجموعه‌ی آثار - جلد ششم - صفحه‌ی ۶۹۵).

در این سخنرانی، مارکس ابتدا بحث و استدلال طرفداران لغو قانون غله در انگلستان یعنی سرمایه‌داران صنعتی و طرفداران آن‌ها را، به تفصیل می‌شکافد و دروغ‌ها و ریاکاری‌های‌شان را برملا می‌سازد و با استناد به معروف‌ترین اقتصاددان و سرسخت‌ترین طرفدار تجارت آزاد و لغو قانون غله یعنی دیوید ریکاردو ثابت می‌کند که غرض از آزادی ورود غله به انگلستان تقلیل سطح دستمزد کارگران و افزایش نرخ سود سرمایه‌داران صنعتی است. مارکس نشان می‌دهد که اگر قیمت نان کاهش یابد، دستمزد کارگر نیز به همان نسبت کاهش خواهد یافت و کارگر نسبت به این مسئله نمی‌تواند بی‌تفاوت باشد، چرا که می‌داند این پدیده به ضرر اوست. چرا؟ چون:

<http://www.golshan.com>

تا زمانی که قیمت غله بالا و مزدها نیز (به همان نسبت) بالا بود، کارگر با اندکی صرفه‌جویی در مصرف نان می‌توانست از چیزهای دیگری به‌طور مختصر برخوردار شود، اما همین که نان ارزان شد و مزدها کاهش یافت، کارگر دیگر نمی‌توانست از بابت نان صرفه‌جویی کند و چیزهای دیگری بخرد.

کارگران انگلیسی به طرفداران تجارت آزاد نشان داده‌اند که فریب خیالات باطل یا دروغ‌های آن‌ها را نخواهند خورد. با این همه، اگر کارگران با صاحبان صنایع در یک صف علیه زمین‌داران ایستاده‌اند، هدف آن‌ها از میان بردن آخرین بقایای فئودالیسم است و از این به بعد فقط دشمن واحدی خواهند داشت تا حسابش را برسند. (همان‌جا صفحه‌ی ۴۵۷).

حساب کارگران درست از آب درآمد، چرا که پس از تصویب لغو قانون غله، زمین‌داران با کارگران هم‌دست شدند و قانون ده ساعت کار را به تصویب رساندند؛ قانونی که کارگران به مدت ۳۰ سال برایش جنگیده بودند. (همان‌جا - صفحات ۴۵۸-۴۵۷).

مارکس سپس در جواب آقای باورینگ یکی از سخنرانان کنگره‌ی اقتصاددانان که به دفاع از تجارت آزاد برخاسته و مدعی بود این سیاست به نفع کارگران است، به چرخه‌های اقتصادی سرمایه‌داری، رکود و بحران دوره‌یی و بی‌کاری کارگران اشاره کرده و می‌نویسد:

از نظر اصول اقتصاد سیاسی، فرمول‌بندی قوانین عمومی هیچ‌گاه نباید بر پایه‌ی یک سال گذاشته شود. همیشه باید به‌طور متوسط شش تا هفت سال را به‌عنوان

دوره‌یی که صنعت مدرن از مراحل شکوفایی، مازاد تولید و بحران و در نتیجه اتمام چرخه‌ی اجتناب‌ناپذیرش می‌گذرد، در نظر گیریم. (همان‌جا، صفحه‌ی ۲۵۸)

مارکس پس وارد بحث تجارت آزاد در سطح جهانی (جهانی شدن سرمایه) و تأثیر آن بر سطح دستمزد کارگران و شرایط زندگی آنان می‌شود و شیوه‌ی تفکر و استدلال طرفداران تجارت آزاد را - که بسیار شیبه استدلال «تولیرال»‌های امروز ما است - چنین توضیح می‌دهد:

<http://www.golshan.com>

باید اذعان کنیم که تجارت آزاد رقابت میان کارگران [در سطح جهانی] را کاهش نخواهد داد و خیلی زود دستمزدها را با بهای کالاها هم‌سطح خواهد کرد. اما از سوی دیگر، بهای ارزان کالاها مصرف را افزایش می‌دهد و مصرف بیشتر، تولید را افزایش خواهد داد که آن هم به نوبه‌ی خود، تقاضا برای نیروی کار را بالا می‌برد و این افزایش تقاضا افزایش دستمزدها را به دنبال خواهد آورد...

کل این شیوه‌ی استدلال را می‌توان چنین خلاصه کرد: تجارت آزاد نیروهای مولد را افزایش می‌دهد. هنگامی که تولیدات صنعتی به پیشرفت خود ادامه می‌دهد؛ هنگامی که ثروت و نیروهای مولده و در یک کلام سرمایه‌ی تولیدی افزایش می‌یابد، تقاضا برای نیروی کار بالا می‌رود و در نتیجه بهای نیروی کار یعنی سطح دستمزدها افزایش می‌یابد.

پس مطلوب‌ترین شرایط برای کارگران همانا رشد و گسترش سرمایه است. باید اذعان کرد که وقتی سرمایه را کد ماند، صنعت و تجارت صرفاً را کد نمی‌ماند بلکه اُفت می‌کنند، و در این حالت کارگر تخستین قربانی این وضع می‌شود. او پیش از سرمایه‌دار کنار دیوار گذاشته می‌شود. [و اما] در شرایط رشد سرمایه... که بهترین شرایط برای کارگر است، وضع چه گونه است؟ او باز هم کنار دیوار گذاشته می‌شود. [چرا؟ چون] رشد سرمایه به معنای انباشت و تمرکز سرمایه است. این تمرکز موجب تقسیم کار شدیدتر و استفاده‌ی بیشتر از ماشین می‌شود. تقسیم کار شدیدتر، مهارت‌های ویژه‌ی کارگر را از میان می‌برد؛ و بیش از پیش کارگران غیر ماهر را جایگزین کارگران ماهر کرده، رقابت میان کارگران را شدت می‌بخشد.

این رقابت زمانی شدیدتر می‌شود که تقسیم کار یک فرد را قادر می‌سازد کار سه نفر را انجام دهد. استفاده از ماشین [با همان شمار کارگر یا کم‌تر] فراورده‌هایی را در سطح بسیار گسترده‌تر تولید می‌کند. انباشت سرمایه‌های